

هویت ادبی و فرهنگی ما چگونه شکل گرفت؟؟؟

قسمت ۸

با نوآوری ها و شیوه های جدید

یک پژوهش منسجم در یک بخش به خاطر سهولت محققین و دانشمندان

«این سلسله تا بزرگان و اندیشمندان معاصر ادامه خواهد یافت»

محقق و گردآورنده: استاد (صبح)

درمندان دهها و صدها سال است که هویت ادبی، فرهنگی و تاریخی ما ظالمانه و عظمت طلبانه به یغما برده شده و مورد چپاول و دستبرد قرار گرفته و هنوز که هنوز است این روند- همچنان مستبدانه ادامه دارد و سرزمین ادب پرور و غرور آفرین ما را فاقد هویت فرهنگی و افتخارات تاریخی ساخته و همه بود و نبود این مرز و بوم را کوردلانه در دامان بی هویتی خویش وصله ناجور میزنند. در سرزمین ما در قبال این چپاول و تاراج آب از آب تکان نمیخورد. بلی! با اندوه و درد، نه تنها که عکس العمل، تحقیق و پژوهشهای حق خواهانه و ملی گرایانه وجود ندارد و شوربختانه که در سطح ملی نیز عده ی آگاهانه و یا غیرآگاهانه آب در آسیاب بیگانه ریخته و با تلاشهای مذبوهانه در پی ترویج و تسلطی فرهنگ و ادبیات نا آشنا به زبان ملی و هویت فرهنگی ما در تکاپو اند.

من ادعا ندارم تا اکنون انچی که انجام گرفته - توانسته باشم در شناخت هویت فرهنگی و ادبی ملی مان کاری بزرگی را انجام داده باشم و اما مصمیم هستم که با همه توان و انرژی این راه را ادامه بدهم و شاید کسانی دیگری نیز دست یاری و همیاری داده و درین مسیر گامهای بلندی بردارند تا حقوق سوخته دلان که مورد تجاوز و چپاول بیشرمانه و ظالمانه، قرار گرفته اند، باز ستانیم. (به امید

آنروز)

ابوعبید جوزجانی



عبدالواحد بن محمد، یکی از مشهورترین شاگردان و ملازمان ابن سینا و نیز گردآورنده و شارح برخی از آثار او است. از زندگی ابوعبید پیش از پیوستن به ابن سینا اطلاعی در دست نیست و آنچه درباره‌ی فعالیت‌های او در زمانهای بعد می‌دانیم، غالباً منحصر به شرح حال ابن سینا به قلم ابوعبید است که قفطی و ابن ابی اصیبعه آن را نقل کرده‌اند و نیز مقدمه‌ای که وی بر شفا و دانشنامه نوشته است.

از عنوان «فقیه» که نویسندگانی چون بیهقی به ابوعبید داده‌اند برمی‌آید که وی ابتدا به تحصیل فقه و علوم دینی پرداخت و به گفته‌ی خود چون دوستدار علوم فلسفی بود و آوازه‌ی شیخ‌الرئیس به گوش او رسید، ترك دیار گفت و در جرجان به ابن سینا که در آن هنگام نزدیک به سی و دو سال داشت، پیوست و تا پایان عمر وی همچنان ملازم او بود.

به روایت بیهقی، ابوعبید سی سال در خدمت ابن سینا بود، اما با توجه به آنکه شیخ‌الرئیس پنجاه و هشت سال زیست و ابوعبید در سی و دو سالگی وی یعنی در (چهار صد و سه ق) در جرجان به او پیوست، ملازمت او چنان که قفطی نیز به نقل از خود ابوعبید اشاره کرده، از بیست و پنج سال بیشتر نبوده است. در حالی که بنا بر روایت ابن ابی اصیبعه درباره‌ی سن ابن سینا و تاریخ درگذشت و تولد او، ابوعبید تنها حدود بیست سال آخر عمر وی را با او بوده است.

ابوعبید هر روز نزد ابن سینا به خواندن المجسطی می‌پرداخت و نیز شیخ‌الرئیس رساله‌ی المختصر الاوسط در منطق را در جرجان بر وی املا می‌کرد. هنگامی که ابن سینا به ری و سپس به همدان رفت و در آنجا به وزارت آل بویه رسید، ابوعبید از وزارت استاد که چندان مجال تدریس و تصنیف به او نمی‌داد، اظهار دل‌تنگی کرد و بسی تأسف خورد. به همین سبب کوشید تا استاد را به تصنیف و تدریس وادارد.

چون ابن سینا از همدان، قصد اصفهان و پیوستن به علاءالدوله کرد، ابو عبید و دیگر یاران استاد نیز در زی‌صوفیان با او همراه شدند و به اصفهان رفتند. در اصفهان چون ابن سینا به فرمان علاءالدوله خواست به رصد کواکب و تنظیم زیچ جدیدی بپردازد، ابو عبید را مأمور تهیهی ابزار و آلات و استخدام صنعتگران کرد.

در همدان، ابو عبید از ابن سینا خواست که به تصنیف بپردازد و او تصنیف «طبیعیات» شفا را آغاز کرد. در این میان نابسامانیهای سیاسی و عزل و اختفای استاد و نصب مجدد او به وزارت پیش آمد، تا سرانجام پس از «طبیعیات» شفا را آغاز کرد. در این میان نابسامانیهای سیاسی و عزل و اختفای استاد و نصب مجدد او به وزارت پیش آمد، تا سرانجام پس از «طبیعیات» و «الهیات» بخش «منطق» شفا نیز تصنیف شد، اگر چه در تبویب شفا، بحث منطق به روش ارسطو در آغاز کتاب آمده است. ابو عبید جوزجانی خود مقدمه‌ای بر شفا نوشت و از عبارت «ادام الله ایامه» که در حق استاد گفته، معلوم می‌شود که ابن سینا در آن هنگام که شاگردش شفا را تدوین می‌کرده و بر آن مقدمه می‌نوشته، زنده بوده است. ابو عبید پس از مرگ استاد نیز، با استفاده از مبحث ریاضیات شفا و آثار دیگر ابن سینا در ریاضیات، بخش ریاضی کتاب النجاة را تهیه کرد و بدان کتاب افزود.

بخش موسیقی و ریاضی دانشنامه‌ی علائی شیخ‌الرئیس و نیز ترجمه و تلخیص بخش ریاضیات آثار دیگر ابوعلی، به خامه‌ی ابو عبید است. به عقیده‌ی ریو این کتاب را ابو عبید پس از مرگ ابوعلی تدوین کرد و نام دانشنامه بر آن نهاد.

به گفته‌ی ابو عبید جوزجانی. شیخ الرئیس به نگاهی آثر خود اهتمام نداشت و آنچه را تصنیف می‌کرد، به همان کسانی می‌داد که طالب تصنیف آن بودند و نسخه‌ای جهت خود نگاه نمی‌داشت. از این رو ابو عبید خاصه پس از مرگ استاد، به گردآوری آثار او اهتمام بسیار نشان داد و شرح حال ابن سینا از اقامت در جرجان که ابو عبید به او پیوست، تا هنگام مرگ همه به قلم ابن شاگرد و ملازم وفادار اوست. به جرأت می‌توان گفت: اگر ابو عبید نمی‌بود، اولاً کتب برجسته‌ای چون شفا فراهم نمی‌آمد و ثانیاً بسیاری از آثار ابن سینا احتمالاً بر جای نمی‌ماند. با این همه عجیب است که بی‌هقی، ابو عبید راضع‌ترین شاگرد شیخ‌الرئیس خوانده و اشاره کرده که او در مجلس درس استاد، به مرید شبیه‌تر بود، تا به طالب و العلم. از زندگی ابو عبید پس از مرگ ابن سینا اطلاعی در دست نیست.

آثار ابو عبید: گذشته از آنچه ابو عبید به کتابهای ابن سینا افزوده، آثار خود او اینهاست:

الف - خطی:

- خلاص ترکیب‌الافلاک، در شرح فصول احمد بن محمد فرغانی که نسخه‌ای از آن در مشهد موجود است و گویا همان کیفیت‌الافلاک یا کیفیت ترکیب‌الافلاک اوست که نسخه‌هایی از آن در دست است؛

- رساله‌ای در هندسه که آن را بر اساس یادداشتهای ابن سینا فراهم آورده است و نسخه‌ای از آن در بنگال نگهداری می‌شود؛
 - شرح قصیده‌ی عینیه‌ی ابن سینا که نسخه‌هایی از آن در وین و مونیخ و برلین موجود است؛
 - شرح احوال ابن سینا که قفطی و ابن ابی اصیبعه آن را در آثار خود آورده‌اند.
- ب - آثار یافت نشده:
- تفسیر مشکلات کتاب قانون؛
 - کتاب الحيوان به فارسی؛
 - شرح رساله‌ی حی بن یقظان ابن سینا.

موسیقی ابو عبید جوزجانی

نگارش بخش موسیقی کتاب نجات و بخش موسیقی دانشنامه‌ی علائی اطلاع ابو عبید جوزجانی را از مبانی علمی موسیقی دوران اسلامی ایران نشان می‌دهد. با آنکه نگارشهای موسیقایی ابو عبید را همانند موسیقی ابن سینا و موسیقی نجات را خلاصه‌ای از جوامع علم الموسیقی شفا شناخته‌اند و حتی موسیقی دانشنامه‌ی علائی را که به فارسی است، ترجمه‌ای از موسیقی نجات و در نتیجه خلاصه‌ای از موسیقی شفا پنداشته‌اند، از مقایسه‌ی آنها با یکدیگر می‌توان دریافت که ابو عبید در عین توجه به آثار استاد، مانند هر مؤلف صاحب‌نظری از اعمال ذوق و سلیقه‌ی خود غافل نبوده است. به عنوان مثال بعضی از قسمتهای موسیقی شفا را مانند مقدمه‌ی آن که رنگ فلسفی و تا حدی عبارت‌پردازی داشته در موسیقی نجات حذف کرده و در بسیاری از موارد، غیر از تلخیص در آنها تغییراتی نیز داده است. از جمله عبارت آغاز فصل اول از مقاله‌ی اول موسیقی شفا را که در رسم با تعریف موسیقی بوده و اشاره‌ای به دو مبحث بنیانی «احوال النغم»، یعنی تألیف و «احوال الازمنة» بین نغمه‌ها یا «ایقاع»، یعنی وزن‌شناسی دارد، در موسیقی نجات به این صورت درآورده است: «ان صناعة الموسیقی یشتمل علی جزئین: احدهما یسمى التالیف موضوعه النغم و تنظیم فی حال اتفاقها و تنافرها و الثانی الایقاع و موضوعه الازمنة المتخللة بین النغم» که در «موسیقی دانشنامه‌ی علائی» چنین است: «صناعت علم موسیقی دو جزء است: یکی تألیف است و موضوع او نغمه هاست و اندر حال اتفاق ایشان و ناتفاق (تنافر) ایشان نگاه کنند و دوم ایقاع است و موضوع او زمانه‌است که اندر میان نغمه‌ها افتد». این تعریف، شیواتر، رساتر و ساده‌تر از تعریف موسیقی شفا است.

نمونه‌ی دیگر تعریف نغمه است در موسیقی نجات که به جای عبارت نسبتاً پیچیده‌ی شفا: «و اعلم ان الصوت من حیث بیقی زماناً محسوساً یسمى نغمة»، با بهره‌مندی از تعریف فارابی در الموسیقی الکبیر چنین پیراسته است: «النغمة صوت لایث علی حدة و ثقل من الحدة و الثقل زماناً ...» و واژه‌ی

«ولایت» از مصدر لبت (مکت یا درنگ) که کشش زمانی را در نغمه‌ها نشان می‌دهد، از دقت نظر ابو عبید حکایت می‌کند.

همچنین در عوض شرح مبسوط و تا حدی پیچیده‌ی مربوط به ابعاد (فواصل) که در موسیقی شفا فصلی بدان اختصاص دارد و از مباحث بنیانی موسیقی نظری قدیم محسوب می‌شده است، تعریف بعد به شکلی مختصر و مفید چنین آمده است: «مجموع نغمتین مختلفتین بالحدة و الثقل» که مزیت آن بر آنچه در موسیقی شفا آمده: «و ان مجموع نغمتین متلاصقتین او بینهما نغمة یسمى بَعْداً»، به خوبی محسوس است.

سپس ابو عبید ابعاد را به طور کلی شامل دو دسته‌ی اصلی: متفق و متنافر می‌داند که فریشان در «الذاذ و نفر» یا خوشایندی و ناخوشایندی آنهاست و همین تعریف را در «موسیقی دانشنامه‌ی علائی» چنین می‌بینیم: متفق آن بود که از آن خوش آید نفس را، «و بهری نامتفق که او را متنافر گویند» و جالب توجه اینکه ساختار همین تعریف را به صورت اصوات موسیقایی و غیر موسیقایی در فیزیک صوت می‌توان پایدار دید.

بخش موسیقی دانشنامه‌ی علائی با آنکه شباهت زیادی به موسیقی نجات دارد، چون برخلاف بخش موسیقی شفا و نجات به فارسی است، با توجه به کمبود این‌گونه آثار، می‌تواند در حد خود ارزنده و شایان توجه باشد. از ویژگیهای موسیقی دانشنامه‌ی علائی بیان مفاهیم بنیادین موسیقی سنتی و اصیل ایران، در قالب الفاظ فارسی است که در آن میان معادلهای فارسی اصطلاحات موسیقایی کمال اهمیت را دارد. به عنوان مثال در تعریف نغمه عبارت: «نغمت آوازی است ایستاده بر تیزی و گرانی، از تیزی و گرانی یک زمان بود» (ابو عبید، همانجا)، صفت «ایستاده» به جای قائم عربی و «تیزی و گرانی» برابر حدت و ثقل، در اصطلاح موسیقی دانان قدیم و معادل زیری و بمی از زیبایی و شیوایی خاصی برخوردار است.

زیباتر از آن عباراتی است که در بیان مفهوم «اسباب حدت و ثقل» یا عوامل زیر و بمی صدا آورده است: «مر گرانی آواز را سببهاست و مر تیزی او را سببهاست و سببهای گرانی آواز همه آن‌و نَد که یاد کنیم: درازای رود و ستبری او و سستی او و فراخی سوراخ نای و دوری آن سوراخ از جایگاه دمیدن اندر وی و سستی آنچه زخم بر او افتد و متخلخلی او و درستی او» که در عین اختصار، تعریفی جامع و مانع است. در این عبارات رود به معنی زه یا رودی تابیده و جایگزین وتر به اصطلاح قدما، یا سیم در سازها و زخم هم ارز ضربه یا زخمه و مضراب است که مانند تخلخل به جای سکوت با فاصله‌ی زمانی جلب توجه می‌کند. به ویژه آنکه با قوانین تارهای مرتعش که تواتر یا بسامد آنها به سه عامل: عکس طول، ریشه‌ی دوم نیروی کشش و عکس ریشه‌ی دوم جرم مخصوص (چگالی) خطی سیم انطباق دارد.

اشاره‌ی زودگذر ابو عبید جوزجانی به بریط یا عود، از این جهت باید مغتم شمرده شود که یادآور سازی است از سازهای باستانی و اصیل ایران که بعدها سازی آرمانی در کشورهای اسلامی شناخته شده است. ابو عبید با بیان این نکته که «برو چهار گونه رود بر بسته اند»، نشان می‌دهد که عود در آغاز دارای چهار رشته یا تار بوده است و سپس می‌گوید: «و پرده‌ی خنصر را بر چهار يك گاه آلت (چهارده طول دسته) بر بستند تا نغمت مطلق (دست باز) او با نغمت خنصر بر نسبت [مثل] مثلث و ثلث بود». این پرده که ابو عبید جوزجانی شاید نخستین بار به جای واژه‌ی دستان از آن یاد می‌کند و به تعبیر او در چهارده طول دسته‌ی ساز قرار داشته، صدایی ایجاد می‌کرده است به نسبت $۱۳ + ۱$ یا چهل و سه صدای پرده‌ای که از گذاشتن خنصر یا انگشت پنجم دست چپ تولید می‌شود.

موسیقی دانان قدیم و بزرگ ایران از آن به صورت: الذی بالاربعه (فارابی، ابن سینا، الشفا)، الذی بالاربع (ارموی، ذوالاربع (مراغی، بنایی) یاد کرده‌اند که شامل چهار نغمه (نت) می‌شده است، مانند اح در نظام نغمه نگاری ابجدی قدیم و معادل سل - دو یا دو - فادر آوانگاری جدید و معروف به چهارگان یا چهارم درست با نسبت (خالقی) که در موسیقی قدیم دوران اسلامی ایران اثر و نقش بسیار مهمی داشته است و برای آن انواع متعدد و گوناگونی قائل بوده‌اند، چنان که صفی‌الدین ارموی، ۷ نوع از آن ذکر می‌کند و همین انواع چهارگانها بوده‌اند که با گونه‌های مختلف پنجگان ترکیب می‌شده و ادوار (گامها) را تشکیل می‌داده‌اند، چنان که گام دوم‌آزور از دو چهارگان دو - فا و سل - دو تشکیل می‌یابد. در بخش پایانی «موسیقی دانشنامه‌ی علایی» که همانند جوامع علم الموسیقی شفا به وزن‌ها و آهنگه اختصاص یافته است، با نکته‌های شایان توجهی مواجه می‌شویم، مانند این عبارت: «چنان که گوید تَن تَن تَن و پس فاصله و پس تَن تَن تَن و این کلان خوانند» که دور نیست منظور از کلان همان بزرگ باشد یا اندکی بعد می‌گوید: «و فضل میان ایشان به حس اندر نیاید و حکایت يك نغمت چنان کند و مر این را مرغول کردن گویند» که عبدالقادر مراغی در شرح ادوار به عنوان تحریر یا مرغوله به تفصیل همراه با انواع گوناگونی ذکر کرده است و اکنون نیز در موسیقی آوازی ایران با عنوان غلت یا تحریر، نقش هنری و الایی بر عهده دارد.

بدرالدین عمر جامی



ملک الشعراء بدرالدین بن عمر جامی از شاعران معروف قرن هفتم هجری قمری است. نسب او به جاجرم خراسان می رسد و تولدش در جاجرم اتفاق افتاد. تربیت وی در ادب و شعر ابتدا در خراسان صورت گرفته و سپس به خدمت استاد وقت خود بهاء الدین محمد بن شمس الدین محمد بن جوینی رفت و از حمایت وی برخوردار گردید و از کرامات این استاد بزرگ مستفید شد و از دیگر اساتیدی که از محضر آنها بهره مند شد مجد و امامی هروی می باشد و چون تأثیرات شایانی از مجدالدین بن همگر کسب نموده بود وی را از شاگردان مجد شمرده اند و به علت علاقه ای که بدر به مجد داشت در فقدان از دست دادن مجد برای او مرثیه ای ایراد نمود.

در سال ۶۸۶ هجری قمری اندکی بعد از وفات مجد، بدر نیز درگذشت. دیوان بدر جاجرمی را نزدیک به چهارهزار بیت تخمین زده اند، از مجموع اشعار بدر معلوم می شود که او به تصنع در سخن خویش بسیار متمایل بوده و در این فن از سرآمد زمان خود به شمار می آمده است.

کسی کز کوی دلدارم بر آید مرا دیدارش از جان خوشتر آید
وگر خورشید روی او ببینم در آن ساعت شب هجرم سر آید
اگر خورشید رخسارش بتابد ز هر جانب چو خور سبب بر آید
وگر بادی کند بر زلف او راه از او صد سال بوی عنبر آید
زهی آرام جانی کز لطافت اگر خواهی لببت جان پرور آید
یقین دانم که در میدان عشقت چو من بیچاره عاشق کمتر آید
مرا از تو به جز پرسش طمع نیست ز دستت این قدر دانم بر آید
بحق دوستی کش گیری چو بدر از عشق تو از پا در آید.

بسام کورد



بسام کورد از پیشگامان سرایش شعر به زبان پارسی است. بسام از خوارج سیستان بود و به یعقوب لیث صفاری پناه آورده بود. از نوشته مؤلف ناشناخته تاریخ سیستان بر می آید که شعرها گفته است. خود مؤلف از وی تنها شعری یاد می کند که به مناسبت قضیه جنگ یعقوب با عمار خارج سروده شده است:

هر که نبود او به دل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری کاوی خلاف آرد، تا لاجرم
دید بلا بر تن و بر جان خویش گشت به عالم تن او در الم
مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم.

کافرک غزنوی - جمال‌الدین ناصر



(سال پنجم و ششم ق)، شاعر. معروف به کافرک غزنین. او مردی بذله‌گو و هتاک بود و در هجو دست داشت. وی جزء شاعرانی بود که نهضت تازه و پراهمیتی در دربار غزنویان به وجود آوردند و هر يك متمایل به روشی جدید و خاص در شعر خود بودند، مانند: سنائی (م ۵۴۵ / ۵۲۵ ق)، مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ ق)، ابوالفرج رونی (م ۴۹۲ ق) و غیره. از وی اشعاری به جای مانده است.

أبو النجم أحمد بن قوص بن أحمد منوچهری



کودکی و جوانی منوچهری در خراسان به تحصیل گذشت، تا این که به خدمت منوچهر قابوس زیاری رسید. پس از مرگ منوچهر قابوس، منوچهری به ری رفت و به خدمت طاهر دبیر رسید که از طرف سلطان مسعود غزنوی در آنجا فرمانروایی داشت. وی از آنجا به دربار غزنه راه یافته، و به ستایشگری سلطان مسعود غزنوی مشغول شد. منوچهری برای جلب حمایت عنصری قصیده‌ای به نام «لغز شمع» سرود و در آن عنصری را ستایش کرد. در سال ۴۳۲ هجری قمری، منوچهری در حالی که سی و چهار سال داشت درگذشت.

بیشتر شعرهای او دربارهٔ طبیعت است. منوچهری علاوه بر آشنایی به زبان عربی، از دانش‌هایی چون نحو، طب، ستاره‌شناسی، و موسیقی آگاهی داشت، و در شعر خود از واژه‌های خاص این دانش‌ها بهره می‌برد. دیوان منوچهری مشتمل بر اشعاری است که در قالب غزل، قصیده، مسمط، قطعه، و ترکیب‌بند سروده شده و موضوعاتی چون ستایش، وصف، و خمیه را در بر می‌گیرد. منوچهری قالب مسمط را برای نخستین بار در شعر پارسی پدید آورده است.

در میان آثار شعرای بزرگ دیگر اشعار منوچهری بجهاتی بی نظیر و بدیل است چه اینگونه در بکار بردن تشبیهات لطیف و بدیع و در عین حال طبیعی استادی و مهارت زیادی بکار برده بطوریکه جز فردوسی و رودکی در این هنر نمائی نمیتوان عدیلی برای او تصور کرد. مضمون ابیات منوچهری گاهی ماخوذ از ادبیات عرب است و این بواسطه تسلط شاعر بر زبان تازی بوده که اغلب بدان تفاخر مینموده؛ اما نباید تصور کرد که وفور لغات و اصلاحات و کنایات عربی اشعارش را از روانی و عذوبت دور ساخته بلکه بر خلاف، منوچهری همان کلمات عربی دور از ذهن و غیرمانوس را با چنان استادی و مهارت بهم بسته و پیوسته است که خواندن آن خواه نخواه در انسان ایجاد وجد و نشاط میکند.

درمدح سلطان مسعود غزنوی

الا که خورم یاد شه عادل مختار
سلطان معظم ملک عادل مسعود
کمتز ادبش حلم و فروتر هنرش جود
از گوهر محمود و به از گوهر محمود
چونانکه به از عود بود ناپره عود
دادهست بدو ملک جهان خالق معبود
با خالق معبود کسی را نبود کار
شاهی که ز مادر ملک و مهتر زادهست
گیتی بگرفتهست و بخوردهست و بدادهست
ملک همه آفاق بدو روی نهادهست
هرچ آن پدرش می‌نگشاد او بگشادهست
هرگز به تن خود به غلط در نفتادهست
مغرور نگشتهست به گفتار و به کردار
شاهی که بر او هیچ ملک چیر نباشد
شاهی که شکارش بجز از شیر نباشد

یک نیمه گیتی ستد و سیر نباشد
تا نیمه دیگر بگرد دیر نباشد
این یافتن ملک به شمشیر نباشد
باید که خداوند جهاندار بود یار
امسال که جنبش کند این خسرو چالاک
روی همه گیتی کند از خارجیان پاک
تا روی به جنبش نهد ابر شغبناک
صافی نشود رهگذر سیل ز خاشاک
چون باد بجنبد نبود خود ز پشه پاک
چون آتش برخیزد، تیزی نکند خار
شیریست بدانگاه که شمشیر بگیرد
نی‌نی که تهیدست خود او شیر بگیرد
اصحاب گنه را به گنه دیر بگیرد
آنکه که بگیرد، زبر و زیر بگیرد
گر خاک بدان دست یک استیر بگیرد
گوگرد کند سرخ، همه وادی و کهسار
آن روز که او جوشن خر پشته بپوشد
از جوشن او موی تنش بیرون جوشد
چندان بزند نیزه که نیزه بخروشد
بندش به هم اندر شود از بسکه بکوشد
دشمن ز دو پستان اجل شیر بنوشد
بگذارد حنجر به دم خنجر پیکار
ای شاه! تویی شاه جهان گذران را
ایزد به تو داده‌ست زمین را و زمان را
بردار تو از روی زمین قیصر و خان را
یک شاه بسنده بود این مایه جهان را
با ملک چکارست فلان را و فلان را
خرس از در گلشن نه و خوک از در گلزار
هر کو بجز از تو به جهانداری بنشست

بیدادگرست ای ملک و بیخرد و مست
دادار جهان ملک وقف تو کردست
بر وقف خدا هیچکسی را نبود دست
از وقف کسان دست بیاید بسزا بست
نیکو مثلی گفته‌ست «النار ولا العار»
جدان تو از مادر از بهر تو زادند
از دهر بدین ملک ز بهر تو فتادند
این ملک به شمشیر برای تو گشادند
خود ملک و شهی خاصه ز بهر تو نهادند
زین دست بدان دست، به میراث تو دادند
از دهر بد این شه را، این ملک بسیار
تا تو به ولایت بنشستی چو اساسی
کس را نبود با تو درین باب سپاسی
زین، دادگری باشی و زین حق بشناسی
پاکیزه‌دلی، پاک تنی، پاک حواسی
کز خلق به خلقت نتوان کرد قیاسی
وز خوی و طبیعت نتوان کردن بیزار
ای بار خدای و ملک بار خدایان
ای نیزه ربای به سر نیزه ربایان
ای راهنمای به سر راهنمایان
ای بسته گشای در هر بسته گشایان
ای ملک زدایده هر ملک‌زدایان
ای چاره بیچاره و ای مفرغ زوار
ای بار خدای همه احرار زمانه
کز دل بزداید لطفت بار زمانه
کردار تو ضد همه کردار زمانه
در پشت عدویت تو کنی بار زمانه
از پای افاضل تو کنی خار زمانه
ز بستر غفلت تو کنی ما را بیدار

تو ز آنچه بگفتند بسی بهتر بودی
برجان و روان پدرانیت بفرودی
چندانکه توانستی رحمت بنمودی
چندانکه توانستی ملکت بزدودی
کشتی حسنات و ثمراتش بدرودی
دشوار تو آسان شد و آسان تو دشوار
بسته مشواد آنچه به نصرت بگشادی
پاینده همی بادا هر چه آن تو نهادی
همواره همیدون به سلامت بزیادی
با دولت و با نعمت و با حشمت و شادی
وز تو بپذیراد ملک هر چه بدادی
وز کید جهان حافظ تو باد جهاندار

هیچیک از شعرا بقدر منوچهری از گل و سبزه، باغ و راغ، چشمه و جویبار، نام نبرده و باندازه او وصف طبیعت نکرده اند. اشعار منوچهری بتمام معنی جاندار و دلنشین است و علاوه بر آنکه روح از مطالعه آن لذت و فایده میبرد تقریباً فرهنگ صحیح کوچکی از زبان فارسی است که بسیاری از لغات و نام نواهای قدیم و اطلاعات تاریخی و علمی در آن ذکر شده است. منوچهری گرچه اول بدربار سلطان محمود بار یافته لیکن اغلب قصاید وی در مدح سلطان مسعود و پسران و درباریان وی میباشند؛ از جمله چند قصیده در مدح ابو حرب بختیار الدین سروده که در زمان شاعر حاکم دامغان مولد او بوده است. بقول عوفی صاحب لباب الالباب «منوچهری آراینده چهره بلاغت و سرو بوستان براعت بود، اندک عمر، بسیار فضل، از نوارد ایام و عجایب روزگار» در بدیهه گوئی دست داخشته و بعلم نحو و ستاره شناسی و طب و حکمت آشنا بوده است. اشعار منوچهری همه استادانه و متین و از غایت فصاحت و استحکام برگزیدن برخی از آن بسیار مشکل و دشوار است.

در وصف خزان

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست
باد خنک از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزانست
گویی به مثل پیرهن رنگرزانست
دهقان به تعجب سر انگشت گزانست
کاندر چمن و باغ، نه گل ماند و نه گلنار

طاووس بهاری را، دنبال بکنند
پرش ببریدند و به کنجی بکنند
خسته به میان باغ به زاریش پسندند
با او ننشینند و نگویند و نخندند
وین پر نگارینش بر او باز نبندند
تا بگذرد آذر مه و آید (سپس) آزار
شبگیر نبینی که خجسته به چه در دست
کرده دو رخان زرد و برو پرچین کردست
دل غالیه فامست و رخس چون گل زردست
گوییکه شب دوش می و غالیه خوردست
بویش همه بوی سمن و مشک ببردست
رنگش همه رنگ دو رخ عاشق بیمار
بنگر به ترنج ای عجبی دار که چونست
پستانی سختست و درازست و نگونست
زردست و سپیدست و سپیدیش فزونست
زردیش برونست و سپیدیش درونست
چون سیم درونست و چو دینار برونست
آکنده بدان سیم درون لؤلؤ شهوار
نارنج چو دو کفه سیمین ترازو
هر دو زر سرخ طلی کرده برونسو
آکنده به کافور و گلاب خوش و لؤلؤ
وانگاه یکی زرگر زیرک دل جادو
باز به هم باز نهاده لب هر دو
رویش به سر سوزن بر آژده هموار
آبی چو یکی جوژک از خایه بجسته
چون جوژگان از تن او موی برسته
مادرش بجسته سرش از تن بگسسته
نیکو و باندام جراحتش ببسته
یک پایک او را ز بن اندر بشکسته

وآویخته او را به دگر پای نگونسار
وان نار بکردار یکی حقه ساده
بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده
لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده
توتو سلب زرد بر آن روی فتاده
بر سرش یکی غالیهدانی بگشاده
واکنده در آن غالیه دان سونش دینار
وان سیب چو مخروط یکی گوی تبرزد
در معصری آب زده باری سیصد
بر گرد رخس بر، نقطی چند ز بسد
وندر دم او سبز جلیلی ز زمرد
واندر شکمش خردک خردک دو سه گنبد
زنگی بچهای خفته به هر یک در، چون قار
دهقان به سحرگاهان کز خانه بیاید
نه هیچ بیارآمد و نه هیچ بیاید
نزدیک رز آید، در رز را بگشاید
تا دختر رز را چه به کارست و چه باید
یک دختر دوشیزه بدو رخ ننماید
الا همه آبستن و الا همه بیمار
گوید که شما دخترکان را چه رسیده‌ست؟
رخسار شما پردگیان را بدیده‌ست؟
وز خانه شما پردگیان را که کشیده‌ست؟
وین پرده ایزد به شما بر که دریده‌ست؟
تا من بشدم خانه، در اینجا که رسیده‌ست؟
گردید به کردار و بکوشید به گفتار
تا مادرتان گفت که من بچه بزادم
از بهر شما من به نگهداشت فتادم
قفلی به در باغ شما بر بنهادم
درهای شما هفته به هفته نگشادم

کس را به مثل سوی شما بار ندادم
گفتم که برآیید نکونام و نکوکار
امروز همی بینمتان «بارگرفته»
وز بار گران جرم تن آزار گرفته
رخسارگان گونه دینار گرفته
زهدانکتان بچه بسیار گرفته
پستانکتان شیر به خروار گرفته
آورده شکم پیش و ز گونه شده رخسار
من نیز مکافات شما باز نمایم
اندام شما یک به یک از هم بگشایم
از باغ به زندان برم و دیر بیایم
چون آمدمی نزد شما دیر نیایم
اندام شما زیر لگد خرد بسایم
زیرا که شما را بجز این نیست سزاوار
دهقان به درآید و فراوان نگردشان
تیغی بکشد تیز و گلوباز بردشان
وانگه به تبنگویکش اندر سپردشان
ور زانکه نگنجد بدو در فشردشان
بر پشت نهدهشان و سوی خانه بردشان
وز پشت فرو گیرد و بر هم نهد انبار
آنگه به یکی چرخشت اندر فکندشان
بر پشت لگد بیست هزاران بزندشان
رگها ببردشان، ستخوانها بکندشان
پشت و سر و پهلو به هم اندر شکندشان
از بند شبانروزی بیرون نهلدشان
تا خون برود از تنش پاک، بیکبار
آنگاه بیارد رگشان و ستخوانشان
جایی فکند دور و نگردد به کرانشان
خونشان همه بردارد و جانشان و روانشان

وندر فکند باز به زندان گرانشان
سه ماه شمرده نبرد نام و نشانشان
داند که بدان خون نبود مرد گرفتار
یک روز سبک خیزد، شاد و خوش و خندان
پیش آید و بردارد مهر از در و بندان
چون در نگرد باز به زندانی و زندان
صد شمع و چراغ اوفتدش بر لب و دندان
گل ببند چندان و سمن ببند چندان
چندانکه به گلزار ندیده‌ست و سمن‌زار
گوید که شما را به چسان حال بکشتم
اندر خمتان کردم و آنجا بنگشتم
از آب خوش و خاک یکی گل بسرشتم
کردم سر خمتان به گل و ایمن گشتم
بانگشت خطی گرد گل اندر بنبشتم
گفتم که شما را نبود زین پس بازار
امروز به خم اندر نیکوتر از آنید
نیکوتر از آنید و بی‌آهوتر از آنید
زنده‌تر از آنید و بنیروتر از آنید
والا تر از آنید و نکو خوتر از آنید
حقا که بسی تازه‌تر و نوتر از آنید
من نیز از این پس ننمایمتان آزار
از مجلس‌تان هرگز بیرون نگذارم
وز جان و دل و دیده گرامیتر دارم
بر فرق شما آب گل سوری بارم
با جام چو آبی به هم اندر بگسارم
من خوب مکافات شما باز گزارم
من حق شما باز گزارم به بتاوار
آنگاه یکی ساتگنی باده بر آرد
دهقان و زمانی به کف دست بدارد

بر دو رخ او رنگش ماهی بنگارد
عود و بلسان بویش در مغز بکارد
گوید که مرا این می مشکین نگوارد.

هنر مینیا توری در ادبیات پارسی



هنرمیناتورری به معنی عام، هنر نقاشی به قطع کوچک است. کلمه از واژه لاتین می‌نیوم مشتق شده است، و آن کلمه برای رنگ‌آمیزی سرخ در قرون وسطی در نسخه‌های مذهب بکار رفته است. سه نوع عمده از مینیاتور را ممکن است نام برد:

مینیاتورهای خراسانی و هندی که شامل تصویرها و تذهیب‌کاری نسخه‌های داستانها است، تذهیب‌های نسخه‌های اروپایی قرون وسطی، که در آنها شخصیت‌های مذهبی و رویدادهای دینی در رنگ‌های درخشان، طلا و نقره تصویر شده، و حتی گاه در چهارچوب یک خط اصلی قرار گرفته است،

و سرانجام تصویرهای کوچک اروپایی و آمریکایی که با روغن نقاشی و یا با رنگ‌های آبی بر روی کاغذ، مقوای نازک، پوست گوساله، پوست مرغ، آهن، عاج یا میناکاری بر روی آهن تصویر یا حک شده است. از مهم‌ترین استادان مینیاتور، هنس هولبین در آلمان، جان اسمارت، نیکولاس هیلارد، سامیوئل کوپر، و ریچارد کاسوی در انگلستان، ژان و فرانسوا کلونه، جی. بی. جی آوگوستین، و ژان آنوره فراگونار در فرانسه، شارل ویلسن پیل، ادوارد گرین مالبن، و رابرت فیلد، در ایالات متحده.

مینیاتوری در بلخ، هرات و مشهد



چنانکه یاد شد، «مینیاتور» عبارت از هر تصویر یا شکلی که در مقیاس کوچک ساخته باشند. همین طور گفته‌اند که: مینیاتور (در نقاشی) عبارت از تصویر کوچکی است که در پرداختن آن ریزه‌کاری بکار رفته باشد. و آن در حقیقت نوعی نقاشی است که خاص مشرق زمین (چین و جاپان) است، که در آن قواعد علم مناظر و مرایا (نورشناسی) و کالبدشناسی رعایت نمی‌شود و رنگ‌آمیزی در آن جنبه تزیینی دارد، و جزئیات آن با ریزه‌کاری‌های خاص نشان داده می‌شود.

تاریخ. وقتی که شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ هـ - ق. ۱۵۱۰ م. هرات را تسخیر کرد، بهزاد نقاش دربار هرات بود. شاه اسماعیل بهزاد و عده‌یی دیگر از نقاشان را به‌دربار خود برد.

گفته‌اند که شاه مذکور آنقدر بهزاد را گرامی می‌داشت که او را به نصف مملکت خود معاوضه نمی‌کرد. این نقاش مشهور تا زمان پیری (سال ۹۲۸ هـ. ق. ۱۵۲۲ م.) به کار خود ادامه داد و ریاست کتابخانه سلطنتی را که در حقیقت فرهنگستان هنر - یعنی نقاشی، خوشنویسی و صحافی بود - بعهده داشت. و میناتوریمزار شریف رانیز بعد ه گرفت.

مینیاتوری بسیاری زیبا و جالب توجه که منظره جنگ شتران که می‌گویند بهزاد در سن هفتاد سالگی آنرا کشیده. اگرچه عده زیادی از صنعتگران به دربار صفوی منتقل شدند، ولی بعضی از آنان در هرات ماندند و سبک مخصوص خود را ادامه دادند. بسیاری از مینیاتورهای عالی هرات پس از رفتن بهزاد ساخته شده این صنعتگران به ریزه‌کاری که از خصایص سبک تیموری است اهمیت بسیار می‌دادند. این توجه به جزئیات اشیاء مانند قالین، کف اطاق، لباس و تزیینات معماری نقاشیهای هرات را در میان بزرگترین مینیاتورهای دنیا قرار می‌دهد و ثابت می‌کند که بهزاد تنها نقاشی بزرگ هرات نبود و رقابایی نیز داشته است. سبک جدیدی که در زمان سلطنت شاه طهماسب توسعه یافته به عقیده بسیاری مینیاتورسازی را به منتهی درجه ترقی رسانید. در اوایل پادشاهی او بهزاد در قید حیات بود.

آقاميرك از شاگردان بهزاد و از دوستان نزديك سلطان بود. يكي از شاگردان وی که سلطان محمد نام داشت به مقام نقاش باشی دربار رسید و پیشوای عده‌ی از نقاشان معروف گردید. سلطان محمد به شاه جوان درس نقاشی می‌داد. سه سال بعد از جلوس به تخت سلطنت يك نسخه شاهنامه برای شاه طهماسب تهیه گردید که ۲۵۶ تصویر داشت. این کتاب در تصرف بارون ادوارد روتشیلد در پاریس است. و نقاشی آن به سلطان محمد نسبت داده شده است. کارهای این استاد از حیث تنوع، رنگ‌آمیزی نقشه، ترکیب و نیز از نظر توجه مخصوص به ریزه‌کاری مشهور است. نقاشیهای زمان صفوی روی هم رفته از کارهای بسیار ریز عصر تیموری درشت‌تر می‌باشد. با وجود این در بعضی از مینیاتورهای صفوی بقدری دقت در نمودن لباس بعمل آمده که حتی نقشه پارچه بخوبی نمایانده شده. عمامه نخستین شاهان صفوی دور کلاه‌ی پیچیده شده به طوری که نوك کلاه از وسط عمامه بیرون می‌آمد.

این قسم کلاه و عمامه مخصوص خاندان صفوی بود. نوك آن در اوایل همیشه سرخ رنگ بود، ولی بعد رنگهای دیگر نیز در مینیاتورها دیده شده و بسر گذاردن آنها متداول گردیده. تاریخ يك مینیاتور را می‌توان اغلب از شکل عمامه و لباس تعیین کرد. یکی از معروفترین مجموعه‌های نقاشی نسخه مصور خمسه نظامی است که اکنون در موزه بریتانیاست. تصاویر این کتاب بوسیله نقاشان مشهور دربار برای شاه طهماسب. وقتی که در حدود بیست سالگی بود، تهیه گردیده. نام اشخاص ذیل زیر مینیاتورهای آن دیده می‌شود. آقاميرك، سلطان محمد، میرزاعلی، مولانا مظفرعلی و میرسیدعلی. این اشخاص مشهورترین نقاشان عصر خود بودند و در این يك جلد کتاب شاهکارهای هر پنج تن هنرمند جمع‌آوری شده. چهارده تابلو نقاشی اصلی آن کتاب بوسیله لارنس بینیون - (Lawrence - Binyon) چاپ رنگی شده و انتشار یافته است. علاوه بر این‌ها، ۳۹۶ ورق این کتاب دارای حاشیه تزیین شده بسیار اعلی از طلا می‌باشد که نقش آن اشکال حیوانات و گل و غیره است.

در میان گروه استادان فنی، علی مقامی جای بلند دارد، وی در تجسم مناظر زندگانی طبیعی و زندگی دهقانی یدی مهارت داشته. حیوانات را شبیه به اصل کشیده، چادر را به طرزی زیبا تزیین نموده و هنرمندی صنعتگر حقیقی در اشکال گل و پرنده و اشیای دقیق دیگر مشهود است. همایون پادشاه هند پس از شکست خوردن به دربار شاه طهماسب گریخت و شاه از او پذیرایی مجلل کرد. او چند سال در دربار شاه طهماسب اقامت نمود و به هنگام بازگشت به محل حکمرانی خود، میرسید علی را که در تبریز با او آشنا شده بود و نیز عبدالصمد را با خود برد. این دو هنرمند که در خدمت همایون به هند رفتند، مؤسس سبک مخصوص هنر مغول در شمال هندوستان شدند.

بوسیله نقاشی‌های آنان، سبک جدید از ترکیب عناصر نقاشی و مناظر و تصاویر هندوستان ایجاد گردید. تصاویر زمان شاه طهماسب معمولاً مناظری از شاهکاری‌های ادبی قدیم است، مانند شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، اشعار سعدی، حافظ و یوسف و زلیخای جامی. علاوه بر مصور ساختن کتب، تصاویر و نقاشی‌های جداگانه نیز کشیده می‌شد. بسیاری از اینها تصویر جوانان خوش‌اندام است که جامه‌ی زیبا در بردارند و بعضی از آنها ممکن است تصویر خود شاه طهماسب باشد. از کارهای دیگری که در این زمان به درجه عالی رسید، تزیین حاشیه صفحات کتب بود. در این حاشیه‌ها درخت، گل و حیوانات به رنگ طلا و نقره در زمینه رنگی کشیده شده و معمولاً جداگانه ساخته و تهیه می‌شد و بعداً به صفحه‌های کتاب متصل می‌گردید. در اواخر سلطنت شاه طهماسب نقاشی بنام استاد محمدی شهرت یافت. می‌گویند که او پسر و شاگرد سلطان محمد بود. علاوه بر نقاشی‌هایی که وی کشیده، سبکی جدید و زیبا در نقاشی رنگی بوجود آورده است. از سوی دیگر، به سبب ظرافتی که وی در تصویرسازی انسان و جانوران بکار برده، شهرت دارد. در زمان شاه طهماسب سبک مهمی نقاشی در بخارا ایجاد شد و به درجه عالی رسید.

از هنرمندان مشهوری که در این شهر مشغول بودند، شیخزاده و محمود مذهب مشهور هستند. می‌گویند شیخزاده شاگرد بهزاد بود و مینیاتورهای بخارا به سبک کارهای استاد بزرگ خود ساخته است و آن برای رنگهای روشن مخصوصاً رنگ قرمز روشن که در بسیاری مشهود است، معروف می‌باشد. عمامه‌هایی که در نقاشی‌های بخارا دیده می‌شود وصفی مخصوص دارند و دور کلاه مخروطی شکلی پیچیده شده‌اند که نوک آن از وسط عمامه بیرون است. شاه عباس معروف به «کبیر» از بزرگترین حامیان و مشوقان این صنعت بود، و خود نیز نقاشی می‌کرد. در تاریخ‌های زمان او نام عده زیادی از نقاشان و خوش‌نویسان ذکر شده، ولی بسیاری از آنان مشهور نیستند. هنر مینیاتورسازی که در زمان شاه طهماسب به منتهی درجه ترقی خود رسیده بود، در این موقع رو به انحطاط رفت.

هنرمندان عصر شاه عباسی وقت خود را به نسخه برداشتن از کتب صرف می‌کردند. از کتبی که در این عهد مکرر مصور و با مینیاتور تزیین می‌شده شاهنامه فردوسی است. تصویر اشخاص و نقاشی‌هایی از زندگانی روزانه و معمولی این زمان مرسوم گردید. تأثیر هنر اروپا در این دوره نیز مشهود می‌گردد. سعی شده که به جای سبک تزیینی مینیاتورهای نخستین، مناظر طبیعی و تصویر اشخاص و دورنما کشیده شود. روی هم رفته رنگ‌آمیزی این زمان - با اینکه نوع تازه‌یی از رنگ‌های سرخ و بنفش بکار برده شده - به خوبی دوره قبل نیست. وضع لباس در زمان شاه عباس تغییر می‌کند. تصاویری که از بانوان این عصر کشیده شده آنان را معمولاً با شالی نشان می‌دهد که روی سر کشیده‌اند. جامه‌هایی که همواره در مینیاتورها دیده می‌شود، قبایی بلند است که تا روی زمین می‌رسد،

ولی در زمان شاه عباس کمرچینی که تا بالای زانو می‌رسید و روی آن کمربند می‌بستند، بعضی اوقات در مینیاتورها جای قبا را گرفته. لباس مردم معمولی و بازاری این زمان در بعضی مینیاتورها دیده می‌شود.

از میان صنعتگران این دوره مشهورتر از همه رضای عباسی است. اگر چه او مینیاتورساز نیز بود، ولی بیشتر به جهت نقاشی رنگی معروف است. در این فن وی سبکی مخصوص داشت و دست او در ترسیم خطوط منحنی بسیار قوی است. این خطوط با خطوط دیگر توأم شده و مخصوصاً موی‌سر و ریش خوب نمایش داده شده است. موضوع‌هایی که کشیده اغلب تصاویر درویش و جوانان را نشان می‌دهد. سبک او بعد از وی مورد تقلید دیگران واقع گردید و بسیاری از صنعتگران به شیوه او نقاشی می‌کردند. یکی از پیروان معروف وی شفیع عباسی پسر اوست که در زمان شاه عباس دوم می‌زیسته است. باید دانست که در این ایام انحطاط شروع شده و صنعت نقاشی روی به انحطاط نهاده است.

ترکان سلجوقی در خراسان و بین النهرین



ترکان سلجوقی گذشته از این که چنگاورانی دلاور و سوار کارانی خستگی ناپذیر بودند، توانستند حکومتی نیرومند بنیاد افکنند که از افغانستان تا بین النهرین و آسیای صغیر را زیرنگین بگیرد و امنیت را در مرزهای قلمرو خویش برقرار کند. پادشاهان سلجوقی پشتیبان دانشمندان و شاعران و مورخان و جغرافیا نگاران بودند. سلجوقیان، اصفهان را پایتخت ساختند. اصفهان سالها پیش از آنکه سلجوقیان به آنجا بیایند کانون بازرگانی و صنعت و هنر بوده است. کاخ سلجوقی و میدان بزرگی که در برابر آن بوده، سالهاست که ناپدید شده، اما مسجد جمعه سلجوقی که آن نیز مشرف به میدان بوده، هنوز پایدار است. نقشه آن پایه‌ای شد برای ساختمان مسجدهای دیگر.

حیاط و ایوان‌های مسجد شاید به روزگار سلجوقیان وجود داشته اما کاشی‌های شگفت و زیبایی که دیوارها و طاقها را پوشانیده و این حیاط را از رنگهای خوش رشك، بهشت کرده، به دست هنرمندان خراسانی درقرنهای بعدی ساخته شده است. این مسجد به دست نسل‌های بسیاری از هنرمندان و معماران دگرگون و تعمیر شده است. برای دیدن کار دوران سلجوقی باید به سوی قبله برویم و از ایوان جنوبی حیاط بگذریم و به شبستان پشت آن گام نهیم. بر فراز گنبد بسیار بزرگی است از آجر خاکستری مایل به قهوه‌ای. این گنبد ساده و استوار و نیرومند است.

خود بنای این گنبد چنان است که در خویشتن آرایش و تزیین را هم نمودار ساخته است. این گنبد به سال (۴۷۳ ق) به فرمان نظام الملك ساخته شده است. در سال (۴۸۱ ه) یکی از رقیبان نظام الملك که ممکن است جمال الدین تاج الملك باشد، گنبدی فروتر ساخت. در اتاق جنوبی و شمالی زیر گنبد‌های مذکور در بالا، شاهکار معماری هستند ولی هنر رنگامیزی سلجوقی در آنها دیده نمی‌شود. در خراسان رنگامیزی از ضروریات است. زیرا که بیشتر آن بیابان است و گلها و گیاهان در بهار دورانی کوتاه دارند و با فرا رسیدن فصل گرما تنها زمین تشنه بر جای می‌ماند.

پس دیوارهای رنگین کاخها و محرابهای مساجد می‌توانند جبران بیرنگیهای طبیعت را بکنند و در هر فصلی یادگاری از بهار باشند. کاشی‌سازان خراسانی در کاشی‌کاری استاد بودند و در قرن ششم هجری، کاشی‌های شگفتی می‌ساختند. این کاشیها به شکل ستاره و صلیب با رنگ‌های برجسته و چشمگیر بودند که به شکلها، جلوه‌ای خاص می‌بخشیدند. کاشی‌ها با گل و بته به شیوه اسلیمی و عبارتی از قرآن کریم، پرداخته می‌شد. در کاخ‌هایی که بر آوردن تصویرهای آدمیان و جانوران و درختان در آنها مجاز بود، این تصویرها را در کاشی‌های ستاره شکل می‌بینیم. ظرف‌های سفالین سلجوقیان نیز به زیبایی کاشی‌های آن دوران ساخته می‌شد یا در آنها نقشها و فنون گوناگونی به کار می‌رفت. ظرف‌های سفالین سلجوقیان نیز به زیبایی کاشیهای آن دوران ساخته می‌شد.

بعضی از سفالینها با هفت رنگ آراسته می‌شد. ترکان آسیای صغیر در قرن پنجم هجری، از فرمان سلجوقیان عراق و خراسان سر پیچی کرده و استقلال یافته بودند، با این همه معماری و هنر ایشان همچنان وابسته به خراسان بود. هنرمندان خراسانی به آسیای صغیر می‌آمدند و در میان کسانی که به قونیه (پایتخت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی) رو می‌آوردند تا به سلطان علاء الدین خدمت کنند، شاید گروهی از کاشی‌سازان چیره دست نیز بوده‌اند. بسیاری از پارچه‌های کاشیهای لعابی به شیوه خراسانی در ویرانه‌های کاخ سلطان علاء الدین در کرانه دریاچه قونیه پیدا شده است. کاشی‌های ستاره شکل با تصویر آدمیان بر پشت اسب، یا چهار زانو نشسته و همچنین جانوران دیدنی آنچنانکه خاص هنر سلجوقیان است آراسته شده است. کاشیهای آبی پر رنگ و سیاه را در میان کاشیهای ستاره شکل می‌گذاشتند. کاشی‌های لعابی بسیار شکننده و برای پوشانیدن سطح وسیع، بسیار گران بود.

هنگامی که کاشی سازان را برای مسجد قونیه آوردند تا آنجا را با رنگ‌های درخشان بیارایند، ایشان با قطعات کوچک لعابی موزائیک کاری کردند. بجای آنکه نقش‌ها را بر کاشی بکشند، تکه‌های ریز لعاب خورده را به رنگ‌های گوناگون در کنار هم و بر پایه نقشی که داشتند پی ریزی می‌کردند. چون نقش کامل می‌شد، ساروج به پشت آنها می‌ریختند و تکه‌ها را به هم پیوند می‌دادند. تکه‌های کوچک لعابی را می‌توان بر سطح‌های منحنی و حتی مقرنس‌های پر فراز و نشیب محراب به کار برد. صنعتگران بیشتر کاشیهای فیروزه‌ای و آبی و ارغوانی را برای ساختن طرح گل و بته و ستاره‌ها به کار می‌آوردند. بعدها، همین شیوه با نرمی و انحناهای رنگین برای پوشانیدن دیوارهای مسجدها و حتی گنبدها و مناره‌ها به کار بسته شد. سفالگران خراسانی مانند نقاشان مینیاتور، از هنر چین نکته‌ها گرفتند. در آغاز حکومت مغولان سفالگران به همان شیوه سلجوقی کار می‌کردند. آنگاه دست به کشیدن طرح‌های آزاد و پر انحنای زدند که نفوذ هنر چینی را آشکار می‌کند.

سفال‌هایی با نقش‌های ملازمان و گل‌های نیلوفر آبی که کشیده‌اند، می‌بینیم. سفالگر نیز از همان رنگ‌های کم رنگ و رقیقی که هنرمند نقاش خراسانی و بغدادی به کار برده‌اند، بهره گرفته و سیاه و خاکستری و فیروزه‌ای و ارغوانی و آبی کم رنگ در کاشی‌ها برای آرایش دیوار، بس زیبا و دیدنی است و گاهی نقش‌های کاشی‌ها، برجسته نیز ساخته می‌شد. بسیاری از محراب‌ها با کاشی لعابدار درخشان یا با کاشی‌های ریز لعابی، موزائیک کاری می‌شد و بر آنها طرح‌های گل و شکل‌های هندسی به شیوه آرابسک و عبارتهای عربی آراسته می‌گشت. مغولان همچنین ساختمان‌های خود را با حجاری‌ها و گچ بری‌های زیبا و جالب تزیین می‌کردند. یکی از شاهکارهای ایشان محراب بسیار زیبایی است که گچ کاری شده و در مسجد جمعه اصفهان به فرمان اولجایتو ایلخان مغول پدید آورده‌اند. آرامگاه اولجایتو در سلطانیه ساختمانی است بسیار بزرگ و گنبد دار که درون آن را با کاشیهای کوچک، موزائیک کاری کرده و با گچ کاری آراسته‌اند.

خراسان و دودمان تیمور



پرنده‌ها و فرشها و فلز کاری‌ها و جامه‌های گرانبهای تیمور و دربار او سالهاست که ناپدید شده، اما بعضی از ساختمانهایی که سمرقند را بدانها آراسته بوده هنوز بر پاست. تیمور و جانشینانش ساختمانهای پر شکوه و زیبایی به گورستان شاه زنده که گنبدهای فراوان دارد و جایگاه به خاک سپردن بزرگان و خاندان شاهی است، افزوده‌اند. این گورستان بر تپه‌ای است سرکوب شهر. گنبدهای بلند آن سر بر آسمان افراشته است، اما برای دیدن زیباییهای این ساختمانها، باید از پلکان سنگی تپه بالا رویم.

به هنگام بالا رفتن، شکوه و زیباییهای آرامگاه‌ها را می‌بینیم. در اینجا از کاشیهای لعابی ریز به رنگ‌های سیاه و سفید و زرد، موزائیک با شکل‌های هندسی و نقش‌های گل و بته پیچ در پیچ به شیوه آرابسک بر آورده‌اند. زیر دروازه مدخل آن را با کاشی مقرنس کاری کرده‌اند و در آن رنگ‌های آبی و سفید به کار برده‌اند. دیوارها را با کاشی‌های آبی و در میان آنها نقش گل و بته به رنگ سیاه پوشانیده‌اند. اما آرامگاه تیمور که در بیرون این گورستان است، ساختمانی است هشت گوش که بر فراز آن گنبدی است بلند و آبی رنگ. خطهای این بنا ساده است و پرشکوه و بر بزرگی آن می‌افزاید و آرایش آن ساده و تنها نقش‌های هندسی است که با کاشی لعابی نمودار شده است.

هنر موزائیک سازی با کاشی‌های ریز لعابی رنگی در قرن نهم هجری در مشهد و مزاروهرات به اوج ترقی خود رسید. ساختمان‌های بزرگی با این کاشی‌ها که نموداری است از دل‌بستگی به مینیاتور، پوشیده و آراسته شده است. کاشیکاران دیوارها و مناره‌ها را با نقش‌هایی که زیبایی و ظرافت آنها در عکس‌های رنگی نیز پدیدار می‌شود، با کتیبه‌ها و طرح‌های گل و بته می‌آراستند.

استانبول و ترکان عثمانی



در اواسط قرن دهم هجری، سلطان سلیمان قانونی، نیرومندترین فرمانروای سراسر جهان اسلام شد. قبلگاه این امپراتوری استانبول بود. جهانگردان از مشرق و مغرب به آنجا رو می‌آوردند ولی هر کس که استانبول را می‌دید، شیفته زیباییهای آن می‌شد. سلطان سلیمان با ثروت بیکران امپراتوری، از همه سلطانان و وزیران پیشین در ساختن بناهای زیبا و بزرگ پیشی گرفت و معمار او، سنان پاشا مردی نابغه بود. سنان به فرمان سلطان، مسجد سلیمانیه را پی ریزی کرد. جای این مسجد در سومین و بلندترین تپه شهر بود.

در سال ۹۶۸ هجری که این شاهکار به پایان رسید، سنان دست به کار ساختن مسجدی خوردتر شد به نام رستم پاشا داماد وزیر اعظم سلطان. در جلو شبستان پیش آمدگی است که پنج گنبد بر روی آن ساخته‌اند و دیوار آن با سطحها و فرورفتگی‌های آرایش شده با کاشی‌های لعابی درخشان آراسته شده است. درون مسجد نیز با همین کاشی‌ها آرایش گشته. هنر این ساختمان در آرایش آن است نه در معماری. دیوارها و تیرهای سقف که سنگینی گنبد بر روی آنهاست با کاشی پوشیده شده است. این کاشی‌ها مانند باغی پر از گل‌های زیبا به رنگ‌های فیروزه‌ای و آبی پر رنگ و نارنجی بر زمین سفید است. در سطح‌های مستطیلی پیرامون بر آمدگی مسجد، کاشی‌های چهار گوش را چنان در کنار هم جای داده‌اند که نقشی آنها با هم می‌خواند و تصویرهای کاملی از آلوی پر گل در میان گل‌های لاله و میخک و یاس به دست می‌دهد. گفته‌اند که در مسجد رستم پاشا چهل و یک نوع لاله رسم شده است.

هنر سفالگران و کاشی‌سازان ترک به هنگامی که این مسجد ساخته می‌شد به منتهای پیشرفت رسیده بود. شیوه کهن رنگ طلایی و موزائیک با کاشی ریز به کناری نهاده شده بود و اکنون کاشی‌های چهار گوش را با رنگهای روشن، نقاشی می‌کردند و لعابی پر جلا به آن می‌زدند. در کارگاه‌های ایزنیک، نزدیک استانبول، هم سفالگری و هم کاشی‌سازی رواج دارد. کاشی‌های ساخت ایزنیک، خانه‌های بزرگان ترک و کاخ سلطانان را آرایش می‌داد.

امروز در سرای سلطان می‌توان اتاقهایی را که از کف تا سقف از کاشی پر نقش پوشیده است تماشا کرد. چندین قرن این کاشی‌ها از دیدگاه مردم پنهان بود. کارهای هنری ترکیه بیشتر از سبک هرات بهره گرفته است.

با آغاز هنر نقاشی در خراسان و بیشتر ازین هنر در ادبیات پارسی دری استفاده صورت گرفته است. اثرهای گرانبها ساخته شده و کتابهای با ارزشی حماسی و ادبی ازین هنر مستفید گردیده است.

منابع و ماخذ:

پیشنه هنر مینیاتوری، جایگاه بهزاد در هنر مینیاتوری، مجله هنر، باشگاه، حوزه، آرشیف شخصی و مقاله های محقق.

دوشنبه، ۲۹ مارچ ۲۰۱۰

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org